

از دانشمندان معظّم:

جناب آقای راشد

کتابخانه مدرسه فیضیه قم

چگونه

باشوق عبادت کنیم؟

این بحث در بیان دو مطلب مربوط بهم است:

یکی آنکه آیا مبنای تربیت انسان بر محبت باشد بهتر است

یا بر ترس؟

دوم اینکه آیا عبادت را میتوان چنان کرد که کلفت و مشقت

برای انسان نباشد، و آدمی آنرا باشوق و لذت انجام دهد یا خیر؟

دربین مطلب اول میگوئیم: با ترس ممکن است آدمی را مطیع

کرد، اما نمیشود آنرا تربیت کرد، چونکه تربیت، بمعنی پرورش

است؛ و باید در جان جای بگیرد، مانند طعم شکر که در جرم میوه

مر با گشته جای میگیرد.

پس باید اصول تربیت و روش پرورش ، باجان انسان ملائم و مناسب بوده باشد ، تادر جان وی جای بگیرد ، واو مر با گردد ؛ و تربیت و پرورش یافته شود .

بلی این مطلب را هم باید در نظر داشت ، که این کار در وقتی ممکن است که روح وادرا کات انسان لطیف و مستعد گشته باشد ، که بشود قوانین تربیتی را بر آن جای داد ، تا زمانیکه این لطف در ادرا کات بشر پیدا نشده ، وجهالت و خشونت بر آنها غلبه دارد ، و از این جهت به پاره می از حیوانات شبیه مییاشد ، که خشونت بر مزاج آنها مستولی مییاشد ، در چنان حال از بکار بردن ترس چاره می نیست . همان حیوانات هم مختلف هستند ، در بعضی آنها خشونت غالب است ، در بعضی لطف طبع غلبه دارد .

حیواناتی که دارای طبع لطیف هستند ، از راه انس و محبت باید آنها را تربیت کرد ، و آنها می که طبع خشن دارند ، در آنها هم يك جهت لطفی هست ، که از آن ناحیه میشود ، آنها را مانوس کرد . در تربیت آنها برای از بین بردن خشونتشان ، چاره می نیست از اینکه مقداری ترس بکار برند ، تا جلو خشونت آنها را بگیرد ؛ آنگاه از ناحیه لطیف وجود آنها ، آنها را مانوس کرده و تربیت کنند . و بآنچه میتوانند ، علاقمند گردانند و براه آورند .

این در باب تربیت است و مانمیخواهیم مستقلا در این باب وارد شویم . علمای تربیت سخن گفته اند ، و بهتر گفته اند ، و ما این مطلب را بمناسبت عبادت عنوان کردیم .

و اما مطلب دوم که آیا میشود عبادت را چنان کرد، که کلفت و مشقت بر انسان نباشد، و آدمی آنرا بشوق و لذت انجام دهد؟ در این جهت باید گفت: تا آدمی را با معبود خودش چگونه آشنا کرده باشند؟ یعنی معبودی را که آدم عبادت میکند، چگونه با انسان شناسانده باشند؟

در اینجا قبل از آنکه توضیحی بدهم، قطعه شعری است درین باب (۱) که هر چند از لحاظ مطلب ناقص بنظر میآید و شاعر نتوانسته، از همه جهات آنرا پیرو راند، اما بدهم نیست، این قطعه شعر عربی را بیان کنم، برای بیان همینکه خدا و معبود را چگونه باید با انسان نشان داده و معرفی کنند، میگوید که:

قال لی ابنی و هو حیران بما یحکی ویقری
کیف کان الالهانی قد و جدت الله سرأ

اسمع الناس یقولون به خیراً و شرأ

فأفدنی! قلت: یا ابنی انما مثل الناس طرأ

لی فی الصحة آراء و فی العلة اخری

کلمات حزحت سترأ خلتنی اسدل سترأ

لست ادری منک بالامر ولا غیری ادری

یعنی، پسر من در حالیکه از آنچه خوانده و شنیده بود، حیران گشته

بود، بمن گفت:

پدر خدا چگونه است؟ زیرا خدا از برای من حقیقت مرموزی

گشته است.

مردم را می بینم؛ در این باره، مختلف از نیک و بد، سخن میگویند.
 پس تو برای من، پرده از این معما بردار!
 باو گفتم: فرزند! منم مانند همه مردم هستم. در حال خوشی
 یک نوع عقیده دارم، و در حال گرفتاری و سختی نوع دیگر، آراء و عقاید
 و تشخیصهای ما مردم، بر حسب احوال مختلف خودمان، مختلف میگردند.
 هر زمان که میخواهم پرده ای از روی راز عالم بردارم، می بینم
 پرده دیگری رامیافکنم، و باز هم بآن حقیقت نائل نمیگردم.
 من از تو بیشتر در این باره چیزی نمیدانم، و غیر من هم بیش از
 من نمیداند.



احسب الله الذی صاغ من الذرات صخرآ
 والذی شاء فصارت قطرات الماء بحرآ
 والذی شاء فطم البحر اصدا فآودرآ
 واراد الضوء اجراما فصار الضوء زهرآ
 ان هذا الله لما شاء هذا كان فکرا

من چنین فکر میکنم: خدا آن حقیقت و آن قدرتی است، که
 از ذره های بی شمار، این کوههای عظیم را در قالب ریخته و بوجود
 آورده.

و خدا آن حقیقتی است که خواسته و قطره های آب، که هیچ
 قوه مفکره ای نمیتواند حساب آنها را برسد - بهم جمع کرده، و این
 دریاها را عریض و طویل را بوجود آورده است.

و خدا است که خواسته ، و باز آن دریا در میان خود صدفها و در میان صدفها ، دانه‌های در و لؤلؤ بوجود آورده .

و خدا است که خواسته ، نور مبدل بجرم گردد، و از نور گل‌های رنگارنگ و شکوفه‌های زیبا ساخته .

من خدا را اینطور میشناسم . این است خدا . و چون اینها را خواسته ، بنام فکر و بنام مشیت نامیده میشود ، زیرا همه اینها روی نظم و حساب است ، و نظم و حساب اثر مشیت و اراده است .

✱ ✱ ✱

ثم لما نظم الالوان في الارض زهوراً
ورأى ان يمان الحب غناءً وحبوراً
فتمشى في حواشي الارض سحراً وعطوراً
وتهادى في حواشي الافق اطيافاً ونوراً
عندما اوجد هذا كان حساً وشعوراً

بعد خدا این رنگهای گوناگون را با هم منظم کرد ، و برشته کشید ، و این گل‌های رنگارنگ را بوجود آورد . و خدا خواست ، دوستی را در عالم آشکار کند ، و چون چنین خواست که عالم را پر از سرور و بهجت و نغمه های خوش و موسیقی های زیبا و عشق و محبت گرداند ، اینها را از نهان آشکارا در آورد .

از باطن همان سنگها و از باطن همان دریاها و از دل همان زره ها ، نغمه های موزون ، و موسیقی ها و آثار عشق ، جمال ، زیبایی ، محبت ، مسرت و بهجت ظاهر و آشکارا گرداند . اطراف این زمین را از سواحل دریاها ، کنار

رودخانه‌ها؛ قله‌های تپه‌ها، لابلای سنگها، همه‌جا را پر از عطر، پراز چیزهای لطیف و نقش‌های رنگارنگ کرد.

روضه‌ی ماء نهرها سلسال دوحه‌ی سجع طیرها موزون
 آن پراز لاله‌های رنگارنگ * این پراز میوه‌های گوناگون
 باد در سایه‌ی درختانش * گسترانیده‌ی فرش بو قلمون
 اطراف زمین را، بچنین چیزهای لطیف و ظریف آراست. فراش باد
 صبارا گفت، تافرش زمردین بگستراند، ودایه‌ی ابر بهاری را فرمود، تابنات نبات
 را در مهد زمین بیروراند، و درختان را بخلعت نوروزی، قبای سبز ورق
 دربر کرد، و اطفال شاخ را بیمن مقدم ربیع؛ کلاه شکوفه بر سر نهاد.

ابرو باد و خورشید و فلک، همگی بگردش افتادند، و در اطراف،
 این لطائف و ظرائف، و بوهای خوش و رنگ‌های زیبارا بوجود آوردند.

آهسته آهسته و نرم نرم، کنارهای افق را هم، در هنگام شام و
 هنگام صبح، از لطیف‌های خورشید و نورهای رنگارنگ، مانند آنکه
 پارچه‌ها بر آن بکشند، آراست و ملأون کرد.

و اینهارا که خداوند بوجود آورد، نامش را شعور و حس گذاشتم، نامش
 را ذوق و عشق و محبت گذاشتم، و چون بخود این حقیقت که نمیتوانم بی
 بیرم، آثارش را در عالم این چنین می بینم، و از روی هر اثری نامی بآن میدهم.

* * *

من احب الله جباراً و فیا کأ و قا هر
 فان اهواه رسا ما و فتاناً و سا حر
 و اراه فی الندی و الزهر و الشهب السوا فر
 فاذا الانجم غارت و انطوت کل الازاهر

وتلاشی گل ما امشی وسوی من مناظر

لاح لی فی حکمه الا کهل فی دیوان شاعر

هر که خدارا این چنین می پسندد، که او را بعنوان جبار و کشنده و هلاک کننده و خشم گیر و قاهر و منتقم بشناسد، من این چنین نیستم، من خدا را این چنین می شناسم و دوست دارم: منبع جمال و منبع لطف و رحمت، و هر خیر و زیبایی و لطف و رحمت را، او بوجود آورده و خود منبع همه آنهاست. خدا را در شبنمهای لطیف، در گلهای ظریف، در ستارگان، در شهابهایی که هنگام شب از این سو بآن سو در پروازند و میدرخشند، می بینم. و هم در هنگامیکه ستارگان ناپدید می شوند، گلهای همگی دستخوش باد خزان میگردند، هر چه که در فصل بهار بوجود آمده، از بین میرود.

باز مبینم، خدا بآدمیزاد قوه حافظه ای داده که تمام زیباییها را بوسیله بیان و زبان ظاهر میکند. خلق الا نسان علمه البیان.

باز خدارا در آن زیبایی کاملترش، در بیان و فکر و قلب انسان می بینم. خدارا اینطور می شناسم و این چنین فکر میکنم.

این قطعه شعر زیبایی بود که ذکر شد. و در باب عبادت گفتیم که آیا میشود عبادت را طوری انجام داد که بر انسان مشقت نباشد، و آدمی از روی ذوق و شوق عبادت کند؟

گفتیم تا خدارا چه جور بانسان شناسانده باشند؟ آدمی خدا را چگونه بشناسد؟ خدا را بخودش نزدیک و همراه ببیند، خودش را غرق در انوار و الطاف و رحمتهای خدا ببیند؛ خدا را آنچنان ببیند که آدمی با همه بدیها که میکند، باز خدا همچنان رحمتش را

بر او مستدام میدارد ، بدیهای اورا میپوشاند .

کم من قبیح سترته ، و کم من ثناء جمیل لست اهلاله نشرته

خدایا چه بسیار زشتیها و عیبهای مرا که پوشا ندی ! و چه بسیار ذکر نیکو که من شایسته آن نبودم ، و تو آنرا از برای من در زبان مردم منتشر ساختی !

خدائیکه ما با همه ناتوانی و با همه ضعف از او کناره میگیریم ، او بمان نزدیک میشود . میگوید : بمن توجه کنید ! مرا بخوانید ؛ ناخواش شما را اجابت کنم ، و دعای شما را مستجاب کنم ، و حاجت شما را بر آورم .

یا کف قدم بسوی من بر دارید ، ده قدم بسوی شما بر میدارم ، قل من یکلو کم باللیل والنهار (انباء ۴۳)

کیست که شمارا هم در شب و هم در روز حفظ میکند ، وقتی که در خوابید ؛ و هنگامیکه بیدار میباشید . هر عضوی در تن شما منوط بقوه و نیروئی است ، همه این سر رشتهها در دست او میباشد .

تمام این عالم رشته هاست که شما نمیتوانید آنها را بشناسید و بشمارید .

اگر آدمی خدا را اینچنین بشناسد ، و خود را غرق در رحمت و لطف پرورد گار ، و خدا را انیس و هونس خود و بخویشتن نزدیک بداند ، آنکسیکه مناجات او را میشوند ، از راز دلش آگاه است ، آنکسی که هیچگاه در گاه فضلش بروی انسان بسته نمیشود ، این چنین انسانی

ببخدا عشق و محبت پیدا میکند . خدا را دوست میدارد .
چون هر زیبایی را که دوست میدارد ، هر کدام از آنها شعاع و
سایه‌ای است از آن زیبایی مطلق .

هر خیر و رحمت و لذت و نعمت در هر جا که می‌بیند ، قطره ایست
از آن دریای رحمت و زیبایی و لطف و جمال مطلق .

اگر این چنین باشد ، قلب آدمی شاد می‌گردد ، همیشه میل دارد
بیاد خدا باشد ، و ذکر خدا را بر زبان آورد . و چون خدا را دوست
میدارد میل دارد آنچه‌ای عمل کند ، که خدای آنرا می‌پسندد . و
بر خلاف آنچه خدای می‌پسندد ، میل ندارد سخنی بگوید و قدمی بردارد .
در چنین حال در آدمیزاد چندان تأثیر ندارد ، که از متاع دنیا
زیاد داشته باشد ، یا کم ، زیرا از می‌بیند ، نعمت مافوق این حرفه است
خدا به مردم نعمتهائی داده ، که اگر متوجه بوده باشند ، هرگز بر آنچه
ندارند ، متأثر نمی‌گردند .

همین شاعر که يك قطعه از اشعارش بیان شد ، در جای دیگر
میگوید :

ایها الشاکی الیالی انما الغیطة فکرة

ربما استوظنت الکوخ وما فی الکوخ کسرة

وخلت منها القصور العالیات المشمخرة

هلمثوا غصن المعری فاذا فی الغصن نغمة

فاذا رقت علی الفجر استوی ماءً وخضرة

و اذا مست حصا تأصلتها فهی درة

لك مادامت لك الارض وما فوق المجرة
فاذا ضيعتها فالكون لا يعدل ذرة
ايها الباكي رويداً لا يصد السمع ثغرة
ايها العابس لن تعطى على التقطيب اجرة



ایکه همه شب تا صبح و همه روز تاشب ، از روزگار شکوه
میکنی و پیوسته در فکر خوشی باینطرف و آنطرف و باین در و آن در ،
باین کره و آن کوه ، در طلبش روانی ! سروری که میخواهی و در
تمام مدت بیست و چهار ساعت در جستجوی آن هستی ، از برایت هست ،
ممکن است این نوع فکر خوش در يك کوخ پیدا شود ، در
يك کلبه پو شالی ، در وسط بیابان پیدا شود ، و ممکن است این
شادی در قصر های رفیع عالی و با شکوه پیدا نشود ، و با آنهمه اسباب
زخرف دنیا که جمع کرده اند ، روح مسرت در آنجا پیدا نشود ، و
همگی از زندگی خود ناراضی و از عمر خود مأیوس باشند .
ایکه همیشه آهسته آهسته ، زمزمه میکنی و ناله وزاری داری !
دل خود را شاد کن ! و بخدا امید وار باش ، اندوه را از جان خود
بر طرف کن !

ایکه همیشه چهره ات عبوس و گره در پیشانی داری ! گره را از
جبین خود باز ، و چهره خویش را شاد کن ! تلخ مباش و زندگی دیگران را
هم تلخ مکن ! زیرا آنکه میگری ، دیگران را هم بگریه می اندازد .
بجای آنکه چهره را عبوس میکنی ، پیوسته شاد و مترنم باش
که آدم عبوس حکم صخره سنگ را دارد .

یکدم اگر روزگار آرام گرفت؛ مغنتم بشمار! عیدی اگر پیش آمده. غنیمت بدان! و روح خود را شادو از کسالت بیرون کن! و باروح بازو قلب گشاده بعالم بنگر! که اگر انسان چنین روح و قلبی داشته باشد، و با چنین نظری بعالم نگاه کند، و خدا را این چنین بشناسد، البته خدا او را خوشبخت و شاد میکند، و اگر برعکس مایوس و ناامید و قیافه او عبوس بود، او نمیتواند خدا را دوست داشته باشد.

بجهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

برای چه؟ برای آنکه همان خدا که گل آفریده خار هم آفریده، و همان که زیبایی را آفریده، زشتی را هم آفریده.

جهان چون خط و خال و چشم ابروست

کتابخانه مدرسه فیضیه قم که هر چیزی بجای خویش نیکوست

عالم بتمامه مظهر خداست، و بمنزله یک پیکر است، که مشیت و اراده الهی، در این پیکر حکومت میکند، نظام تمام عالم مطابق است، انظام شریف ربانی، این نظامی که در عالم هست، مطابق بانظامی است که در عالم حقه تعالی میباشد.

دردعای سحر میگوید:

اللهم انی استلک من بهائک با بهاه . و کل بهائک بهی .

اللهم انی استلک بهائک کله

خدایا! تو را میخوانم و از تو سؤال میکنم، جلوه تو و زیبایی تو، و آنکه از همه زیباتر است؛ نقصی در هیچ جای خلقت تو نیست تا بگویم

این تماهتر است از او؛ زیرا آب رحمت الهی وقتی که باریدن گرفته، هر وادی بقدر ظرفیت خود پرگشته. همه پرند و همه زیبا، اما هر کدام باندازه موقعیت و ظرفیت خود.

شتر هم، در خلقت خود هم چنان زیباست.

محقق همان بیند اندر ابل * که در خو برویان چین و چگل
گاهی مردم در اثر کوته نظری و از روی غریزه جنسی و غریزه
حیوانی، زیبایی يك انسان را دوست دارند، نه از جهت آنکه چون مصنوع
پروردگار است، و قدرت الهی را در او بینند.

اما بعضی از این مرتبه تجاوز میکنند، زیبایی را در هر جا و در هر
چیزی، در هر سنگی، در هر ریگی می بینند. نه فقط چیزی را که بخواهند
بخورند، یا چیزی را که بخواهند در بر گیرند و پوشند - آفتاب و نور
آفتاب، آن رنگ کبودی که در آسمان دیده میشود، اخلاق نیک، سیرت
نیک، روح پاک، بهر صورت و بهر شکل، در حیوانی، در گیاهی، همه چیز
در نظر آنها زیبا میباشد، و بهمگی عشق میورزند.

يك نفر آدم بود که از مردم کناره گرفته و در غاری زندگی میکرد،
و پاره ای از میله او غریزه های خود را در وجود خودش حبس کرده بود،
غریزه وقتی حبس شد، از بین که نمیرود، يك مرتبه اگر چیزی که مورد
میلش هست بیند بهیجان میآید.

روزی بیچاره بشهر آمد و چشمش بصورت زیبایی افتاد، هوش از
سرش پرید و حالش منقلب شد و مردم دورش جمع شدند.

بقراط طیب رسید و پرسید: چه شده؟

مردم گفتند: این مردی است پارسا و وارد این حرفه نیست.
 بقراط گفت: نه، غریزه حبس شده، که بر او فشار آورده، و الا اگر
 در مقام تحقیق و عرفان بود؛ چرا فقط از این صورت زیبای این چنین منقلب شد؟
 چرا از کوهها منقلب نشد؟ زیبایی در کوهها هم که هست.

افلا یظنرون الی الابل کیف خلقت؟ و الی السماء کیف رفعت؟
 و الی الجبال کیف انصبت؟ و الی الارض کیف سطحت؟ (غاشیه ۱۷-۲۰)

یکی صورتی دید، صاحب جمال بگردیدش از شورش عشق حال
 برانداخت بیچاره چندین عرق که شبنم بر آرد بهشتی طبق
 گذر کرد بقراط بروی سوار پیرسید کاین را چه افتاده کار
 کسی گفت کاین عابد پارساست که هر گز خطائی زدستش نخواست
 رود روزو شبدر بیابان و کوه ز صحبت گریزان، ز مردم ستوه
 ربوده است خاطر فریبی داش فرو رفته پای نظر در گش
 چو آید ز خلقتش ملامت بگوش بگرید که چند از ملامت خموش
 وقتی مردم ملامتش میکنند، گریه میکند، میگوید: اینقدر
 ملامتم میکنند! خاموش باشید! من بسبب این صورت زیبا مدهوش نگشتم،
 بسبب آن آفریدگاری که او را آفرید، مدهوش گشتم.

چو آید ز خلقتش ملامت بگوش بگریه که چند از ملامت خموش
 مگویی از بنام که معذور نیست که ایندردم از علتی دور نیست
 نه این نقش دل میر باید زدست ولی میر باید که این نقش بست
 این سخن را که بقراط شنید، نپذیرفت؛ گفت: اگر راست میگوید
 چرا از دیدن شتر حالش بهم نخورد؟

شنیداین سخن مردکار آزمای کهن سال پرورده پخته رای
 بگفت ارچه صیت نکوئی رود نه باهر کسی آنچه گوئی رود
 نگارنده راخودهمین نقش بود که شوریده رادل بیغمار بود
 چرا طفل یکر وزه هوشش نبرد که در صنع بودن چه بالغ چه خورد
 اگر این آدم بآن مقام رسیده که با آنکه این نقش رابسته دل
 میبازد ، میبایست از دیدن بچه یکر و زه هم همین بیقراری در او پیدا شود ،
 زیرا دیدن صنع فرق نمیکند ، کوچک باشد یا بزرگ . در بچه یکر و زه
 این صنع ظریفتر است و دقیق تر .

محقق همان بیند اندر ابل که در خوبرو یان چین و چگل
 اگر محقق باشد ؛ در شتر همان را می بیند که در خوبر ویان
 انسانی می بیند .

اللهم انی اسئلك من جمالك باجمله وکل جمالك جمیل .
 اللهم انی اسئلك بجمالك كله .

خدایا سؤال میکنم ترا از زیباییهای تو . بآن زیبایی که مافوق
 همه است . اگر چه هر زیبایی تو در جای خودش تمام هست و کامل ،
 پس بهمة زیبایی تو سؤال میکنم .

اللهم انی اسئلك من جلالك باجله وکل جلالك جلیل
 اللهم انی اسئلك بجلالك كله .

خدایا سؤال میکنم تو را از جلال تو ، عظمت و بزرگواری تو ، شوکت
 و کبریای تو ، بآنکه از همه جلیل تراست ، اما هر جلال تو در هر جا
 که هست جلیل است . هر کدام در محل خود شان تمامند و بمورد ،

پس سؤال میکنم از تو بتمام جلالت .

اللهم انى استلک من نورک بانوره وکل نورک نیر .
اللهم انى استلک بنورک کله .

خدایا سؤال میکنم تورا در میان نور و روشنی و درخشندگی تو، بآن شعله و تابش و ظهوری که از همه روشن تر است . اما هر نور تو، در هر جا، از حد خودش روشن و تمام است در آن حد . همین است ظرفیت و همان است اندازه ، پس بتمام نورت من از تو سؤال میکنم .

اللهم انى استلک من رحمتک با وسعها وکل رحمتک واسع .
اللهم انى استلک بر رحمتک کله .

خدا یا سؤال میکنم تورا از درگاه رحمت تو ، بآن رحمتی که از همه واسعتر و بیشتر موارد را فرا گرفته است . اما رحمت تو در هر محل واسع است و تمام . پس بتمام رحمت تو از درگاه تو سؤال میکنم و تورا میخوانم .

اللهم انى استلک من کلماتک با تمها وکل کلماتک تامه
اللهم انى استلک بکلماتک کله

خدا سؤال میکنم تورا در میان کلمات تو ، این موجوداتی که آفریده ای که هر یک کلمه ای میباشند از کلمات تو، آنرا که از همه تمامتر میباشد . اما چون مینگریم؛ می بینم ، همه کلمات تو تمام است ، تمام این عالم یک کلمه است و تمام ، یک ذره هم که در زمان ما اتم نامیده میشود ، یک کلمه است و تمام و جامع . پس بهمه کلمات تو ، تو را میخوانم و از تو میخوانم .

اللهم انى اسئلك من عزتك باعزها و كل عزتك عزيزه
 اللهم انى اسئلك بعزتك كلها . اللهم انى اسئلك من قدرتك
 بالقدرة التى استطلت بها على كل شىء و كل قدرتك مستطيله
 اللهم انى اسئلك بقدرتك كلها

ترا میخوانم از عزتت ، بآن عزتی که غالب بر همه است و ما فوق
 همه است . اما هر عزت تو غالب است .

ترا میخوانم از قدرتت بآن قدرتی که بموجب آن احاطه و سیطره
 و سلطنت ب همه اشیا داری . اما قدرت تو در هر جا مسیطر است و مهیمن .
 آن قدرتی که در یک عضله از عضلات انسان ، در یک رشته عصبی
 قرار داده ای ، قدرتت بر این سلطنت است بر کیهکشان این عالم ، و بر منطقه
 و مداریکه این زمین میگردد ، و بر مجموعه منظومه شمسی ، بر دل و روح
 انسان ، بر ضمیر و سر انسان ، بر مقام قلب انسان ، بر ظاهر انسان ، در
 همه جا قدرتت ، حکومت و سلطنت دارد ، پس بتمام عزت و قدرتت تو را
 میخوانم و بتو توجه میکنم و از تو حاجت میخواهم .

اللهم انى اسئلك من علمك بافنده و كل علمك نافذ

اللهم انى اسئلك بعلمك كله

خدایا از تو میخواهم ، از علم تو ، آن علمی که از هر علمت نافذتر
 است و بیشتر بحقیقت معلول آگاه است ، امامی بینم ، هر علمت نسبت
 بهر معلومی نافذ است . علمیکه بیک خرد دل داری ! علمیکه بکلماتی که
 با هر زبان بیاوریم و کار هائیکه میکنیم ، باندیشه هائی که در دل
 میگذرانیم .

علمت بهمة امور ، در هر مورد ، نافذاست ، پس بتمام علم تو سؤال میکنم تورا ، و تورا میخوانم .

و این يك نکته هم دارد ، جهتش این است که علم خدا ، جلال خدا ؛ رحمت خدا ، و هر يك دیگر از اینها ، از طرف مخلوق که مینگریم ، متعدد میشود ، از طرف خدا که مینگریم یکی است ، چون از آن طرف یکی است ، در آنجایش و کمی نیست . در آنجا تکثر نیست ، يك حقیقت واحد میباشد .

پس آدمی اگر این چنین خدا را بشناسد ، تا خدا را دوست بدارد و خدای معشوق را معبودش گردد ؛ آنوقت عبادت را از روی ذوق و شوق انجام میدهد . عبادت هیچگونه کلفت و مشقت برای او ندارد ، و باری بر دوشش نیست ، آدمی کاری را که برای معبودش میکند ، هیچ از آن کار مشقت نمی برد ، و وقتی که خدا محبوب آدم گشت ، کاری را که انسان برای خدا انجام میدهد ، این کار را هم از برای خودش میکند ، خدا حاجتی بکار انسان ندارد .

کتابت از : دزسه فیضیه قم
این عبادتش عبارت از نجوی و مناجات ، گفتگو با معشوق خودش ، معبود و محبوب خودش ، میباشد ، تمام این عبادت برای او لذت خواهد بود .

پیغمبر ﷺ فرمود : **وجعل قره عینی فی الصلوة** . مسرت قلب من در نماز قرار داده شده است . چون در نماز بخدای که محبوبم میباشد متوجه هستم ، این هم بیان مادر مطلب دوم .

«پایان»

برنامه آینده ما

با این شماره، سال اول نشریه سه ماهه مکتب تشیع پایان می‌پذیرد، نتیجه تجربیات و تماس ما با خوانندگان ضمن یکسال و نیم که از تأسیس مکتب تشیع می‌گذرد، این شد که با احتیاجات مذهبی جامعه بیشتر آشنا شده، و توقعاتی را که مردم از یک نشریه دینی دارند، بدانیم:

مردم از یک نشریه دینی توقع دارند که آنان را بارشده‌های عقب ماندگی ملل اسلامی در جهان امروز آشنا کند، با آنچه که برای تضعیف و درهم شکستن قدرت آنان دسیسه میکند، آشکارا وارد مبارزه شود، نقاط ضعف اخلاقی و اجتماعی مردم را بیاد انتقاد گیرد، حمله‌هایی را که باسلام و تشیع میشود، با منطق صحیح جواب گوید، آنان را با داستانهای تاریخی اسلامی آشنا کند، از اوضاع عمومی مسلمین و تحولات برادران مسلمان در سراسر جهان بحث کند. خوانندگان بتوانند آنچه در دل دارند آزادانه در میان گذارده، جواب شبهات و اشکالات خود را بشنوند؛ در مشکلاتی که بستگی بزندگی و سعادتشان دارد، مستقیماً وارد شده و برای حل آن قضاوت کنند، احساسات لطیف خود را از خلال قطعات توحیدی و ادبی جواب گویند با مقایسه احکام و مبانی اسلامی باقوانین و افکار روز، با مزایای اسلام آشنا شوند.

اینها و دهها امر دیگر تقاضاهایی است که جامعه اسلامی از یک نشریه مذهبی دارند. و اینک ما میل داریم که حتی الامکان باین تقاضای مشروع پاسخ مثبت دهیم، و بدین منظور سال دوم این مجله را، با حفظ مزایای

سابق خود، بضمیمه مزایای ذیل منتشر میکنیم :

۱ مقالات انتقادی که بی پرده نقاط ضعف را مورد بحث قرار دهد .

۲ داستان شیرین و مسلسل تاریخی .

۳ قطعه های کوتاه و خواندنی ادبی .

۴ اقتباساتی از کتب و مجلات خارجی .

۵ بحثهای زیادتر اقتصادی و حقوقی .

۶ طرز تفکر طبقات مختلف در باره دین از زبان خودشان

۷ طرح پیشنهادهای اصلاحی

۸ بحثهای شیرین و متنوع علمی کتابخانه مدرسه فیضیه

۹ جواب سؤالات مذهبی .

۱۰ طرح مشکلات اجتماعی و درج نظرات خوانندگان در

باره آن

۱۱ نظری بکتاب و مطبوعات داخلی و خارجی .

۱۲ فصلی تحت عنوان : « پرده ها بالا میرود » که حقایق را

فاش کند .

۱۳ اطلاعاتی در باره محیطهای اسلامی .

۱۴ مزایای دیگر بگه ملاحظه خواهد فرمود .

بیاری خدا سعی میکنیم ، کم کم با همکاری دانشمندان و خوانندگان

بصیر و مطلع ، عالیترین اثر اسلامی جهان را در اختیار خوانندگان بگذاریم .

ومن الله التوفیق